

## پای صحبتِ دکتر مظاهر مصفا و دکتر جلال‌الدین همایی

درباره سعدی، عطار و حافظ

رامتین نظری‌جو<sup>۱\*</sup>

۱. کارشناسی ارشد نوازندگی موسیقی ایرانی، پردیس هنرهای زیبا، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

### بخش اول: پای صحبتِ دکتر مظاهر مصفا

#### اشاره

متن پیش رو پیاده‌شده گفتگویی، با زنده‌یاد دکتر مظاهر مصفا درباره زندگی و آثار سعدی در برنامه‌ای از تلویزیون آموزشی، تحت عنوان «آشنایی با فرهنگ و ادبیات ایران: نقد و بررسی سرگذشت‌های سعدی و حافظ»، به احتمال قوی در دهه ۱۳۴۰ خورشیدی، است. (۱) دکتر مصفا به‌عنوان مهمان برنامه توضیحاتی را درباره زندگی و آثار سعدی می‌دهد که می‌تواند برای اهل ادب و فرهنگ، چه از لحاظ تاریخی و چه از لحاظ محتوایی، جالب توجه باشد. نگارنده هم برای گرمی‌داشتن یاد استاد ارجمند، زنده‌یاد دکتر مصفا، و هم برای دسترسی راحت‌تر اهل ادب و پژوهشگران به اسناد شنیداری ارزشمندی از این دست، صحبت‌های ایشان را پیاده‌سازی کرده (۲) و در مواردی برای داشتن چشم‌اندازی بهتر از مباحث مطرح‌شده، توضیحاتی را به آن افزوده است و اعداد داخل پرانتز به این توضیحات، که پس از متن اصلی آمده‌اند، ارجاع می‌دهند. امید که مقبول اهل نظر واقع شود.

\* سعدی از شعرای نامدار ایران‌زمین است. برای آشنایی بیشتر با زندگی و افکار این شاعر بزرگ از آقای دکتر مظاهر مصفا، استاد دانشگاه، دعوت به عمل آمده تا در این زمینه اطلاعاتی در اختیار ما بگذارند. آقای دکتر مصفا ضمن تشکر از اینکه در برنامه ما شرکت کردید، می‌خواستم به‌عنوان مقدمه خواهش کنم اطلاعاتی درباره زندگی سعدی در اختیار ما بگذارید.

**دکتر مصفا:** شما می‌دانید که سعدی فرزند، می‌شود گفت، فتنه مغول است. یعنی وقتی که فتنه مغول متولد شده‌است، در حدود ۶۱۲ [هجری قمری] به بعد، ۶۱۴، ۶۱۶، زبانه‌های آتش فتنه مغول از دوردست مرزهای ایران دیده می‌شده و سعدی در این روزگار کودکی بوده‌است، شاید بشود گفت که هم‌زمان با فتنه مغول، کم‌کم با زندگی آشنا می‌شده و زندگی را لمس می‌کرده. در آغاز نوجوانی از ایران رفته است؛ یعنی قبل از ۶۲۳. شاید نوجوان چهارده- پانزده‌ساله‌ای بوده، در این حدود، کمتر از بیست سال، که از ایران رفته است و در آن روزگار در غالب بلاد و کشورهای اسلامی گشته. به بغداد رفته، در مدرسه نظامیه بغداد تحصیل کرده، به مرحله مدرسی رسیده، سال‌های درازی از عمرش را، سی-چهل سال، به سیر و سیاحت و کسب کمالات و تحصیل و تدریس و شرکت در مجالس وعظ و مجلس‌گویی و سیر آفاق و انفس گذرانده است. سعدی در میان کسانی که آثاری از ایشان برای ما باقی مانده است و چهره‌یشان از پشت‌غبار زمان یک ترسیمی برای ما باقی گذاشته است و می‌توانیم خطوط مشخص زندگی‌شان را، تا حدی، ببینیم، شاید بشود گفت یکی از چند شخصیت بیدار تاریخ مملکت ماست. یکی از بیدارترین فرزندان تاریخ ماست. کسی است که باید گفت او در گذرگاه زمان و در معبر تاریخ مردانه ایستاده است و زبان و ادبیات و فرهنگ ملی و مذهبی ما را خوب لمس کرده و گذشته تاریخی زبان و ادبیات را، تا حدی که برای یک نفر محقق و صاحب‌ذوق قرن هفتم میسر بوده، شناخته است و خاصه از طریق شعر یک آفریدگاری تازه‌ای کرده. در هر یک از مسیرهای ادبیات که وارد شده، در نثر، در شعر، در غزل‌سرایی، در قصیده‌سرایی، نه‌تنها، به تعبیر معاصران خودمان، بازآفرینی کرده بلکه می‌خواهیم بگوییم با یک تصرف و ابداع و بدیع‌کاری، کار تازه‌ای را آغاز کرده‌است. سعدی، در واقع، بیشتر دوران اول زندگی خودش را به کسب کمالات گذرانده و در محل



تصویر ۱. دکتر مظاهر مصفا

انتقاده کرده، فسادها را خیلی خوب دیده و ترسیم و تصویر کرده. این تصویر هم پنهانی نبوده و جنبه در واقع، مرموزگویی نداشته که ممکن است مخصوص یک زمان‌های خاصی باشد. خیلی صریح و پوست‌کنده تمام طبقات اجتماع را زیر تازیانه‌های مؤثر و تند نصیحت خودش گرفته و هرچه لازمه یک بشر متعهد در مقابل اخلاق، اجتماع و پروردگار بوده، گفته است؛ بدون هیچ پروا و محابایی. در این کار، شما می‌خواستید صحبت بکنید.

**\*من تصور می‌کنم که سعدی بر خلاف شاعران دیگر، تنها کاری که کرده این بوده که انسان آسمانی را، که در شعرها هست، بیشتر روی جنبه زمینی‌اش نگاه کرده و معایب آن‌ها را نشان داده است. را، که در شعرها هست، بیشتر روی جنبه زمینی‌اش نگاه کرده و معایب آن‌ها را نشان داده است.**

**دکتر مصفا:** البته در زمینه غزل شاید که بیشتر در ذهن شما مقایسه‌ای باشد میان افکار غزلی سعدی و حافظ؛ و إلا از شعرای عارف و متصوف که بگذریم کمتر شاعرانی در طول تاریخ ادب فارسی داریم که، اینطور که می‌گویید، انسان را در جهت آسمانی دیده باشد. به نظرم شما ذهن‌تان متوجه غزل‌سرایی سعدی باشد. سعدی در غزل‌سرایی، البته در جنبه‌های اخلاقی بحث دیگری دارد. بوستان و قصایدی که سعدی در زمینه‌های اخلاق، از اخلاق نظری و عملی، حکمت عملی، حق با شماست. سعدی، در واقع، بشر را چنان که بوده توصیف کرده است. البته کارش در گلستان و بوستان در این زمینه تفاوت دارد. سعدی در گلستان بیشتر خواسته اخلاقیات اجتماع روزگار خودش را، تمام را، از خوب و بد، از

تولد خودش متوقف نمانده است. می‌دانیم از شیراز بیرون رفته. بزرگان زمان خودش را در علم و ادب و عرفان و معارف اسلامی و معارف بشری ملاقات کرده. با آن‌ها به بحث نشست، از محضر آن‌ها استفاده کرده. وقتی که به شیراز، بعد از سی-چهل سال، برگشته، در واقع، مردی بوده است که در زمان خودش شاید از لحاظ جهانگردی و آشناسدن با فضای علم و ادب و فرهنگ و معارف روزگار خودش، منحصر بوده یا جزو تعداد انگشت‌شمار مردمی بوده است که می‌توانستند در حد سعدی باشند. (۳) اگر می‌بینیم که سعدی بعد از این سیر و سفر، زبان تند نسبت به بزرگان زمان، قدرت‌های بزرگ زمان، کسانی که گرداننده چرخ‌های جامعه هستند، دارد و صریح‌ترین نصایح و انتقادات را نسبت به آن‌ها می‌کند، از جهت این است که مسلماً سعدی اعتبار و شهرت و حیثیتی در اطرافش فراهم شده بوده که تندترین نصیحت را بی‌رحم‌ترین مردم روزگار، که غالباً منطقی هم در کار مجازات‌های‌شان نداشته‌اند، می‌پذیرفتند و نصایح سعدی را به گوش جان قبول می‌کردند. (۴) این خوانی که سعدی از نصیحت گسترده است، در واقع، یک سفره کوچکی نیست که کسان معدود و محدودی بر سر این سفره بنشینند و از آن استفاده بکنند. تمام طبقات اجتماعی، از شاه تا گدا، همه‌کس، مشمول نصایح و اندرزهای سعدی هستند و در این نصیحت‌گری هیچ نوع محابا و پروایی ندارد. آنچه در روزگار ما در تعریف شاعر متعهد مباحث تازه‌ای پیش آمده است، شاید در گذشته سعدی یکی از الفقدان شعرای متعهد در طول تاریخ ما باشد. کسی این مقدار تعهد اجتماعی شاید احساس نکرده است که در جمیع مسائل اخلاقی، در جمیع معارف بشری، در جمیع مسائل اجتماعی - کسب‌وکار و ازدواج و زندگی و کار دیوانی - مسائل مربوط به اجتماع خودش، در تمام این مسائل وارد شده و با یک چشم تیزبین و دقیق‌یاب

دوبار و ده‌بار، می‌بینیم از این جهت است که که شیوه آن‌ها را نمی‌پسندد که خودشان را از جامعه جدا بدانند و شعر را یک چیز مجردی، فقط برای بیان احوال شخصی، تصور نکنند. [شعراً] برای احوال شخصی هم هست، شخص هم ارتباط به جامعه دارد، اما شاعر در مقابل مسائل اجتماعی یک مسئولیتی دارد. این مسئولیت و تعهدی که ما امروز از آن خیلی دم می‌زنیم و غالباً هم از آن دور هستیم، سعدی در نقطه دایره‌اش است و از هر کسی بهتر این وظیفه را انجام داده. مثل اینکه به من جوری نگاه می‌کنید که من دارم زیاد حرف می‌زنم.

«نه تمنا می‌کنم. اتفاقاً داریم از حرف‌های شما استفاده می‌کنیم چون در مورد زندگی سعدی خیلی جالب است. البته آقای دکتر، همانطوری که می‌دانید، نثر سعدی سال‌هاست که سرمشق نویسندگان بوده و به‌عنوان نثری که به سرحد کمال رسیده بین ادبا شهرت دارد. می‌خواستم خواهش کنم اجازه بفرمایید که اول من یکی از قطعه نثرهایی که در کتاب آمده، از سعدی بخوانم و بعد شما توضیحاتی درباره نثر سعدی بفرمایید:

*درویشی را ضرورتی پیش آمد. کسی گفت: «فلان نعمتی دارد بی‌قیاس، اگر بر حاجت تو واقف گردد همانا که در قضای آن توقف روا ندارد.» گفت: «من او را ندانم.» گفت: «مَنْت رهبری کنم.» دستش گرفت تا به منزل آن شخص درآورد. یکی را دید لب فروهشته و تند نشسته. برگشت و سخن نگفت. کسی گفتش: «چه کردی؟» گفت: «عطای او را به لقای او بخشیدم.»*

*مبر حاجت به نزدیک تَرُش روی  
که از خوی بدش فرسوده گردی  
اگر گویی غم دل با کسی گوی  
که از رویش به نقد آسوده گردی (۷)*

حالا آقای دکتر شما در مورد خصوصیات نثر سعدی توضیحاتی بفرمایید.

**دکتر مصفا:** در باب شعرش هنوز هیچی نگفته‌ام حالا شما می‌خواهید درباره نثرش بگویم؟ ما متناسب با برنامه صحبت می‌کنیم. می‌دانید که آثار نثری سعدی منحصر به گلستان نیست. رسالات دیگری هم از سعدی در نثر باقی مانده؛ البته آن رسالاتش شاید که صورت منثور بوستان باشد. بعضی رساله‌هایش را که من دیدم، همان مضامینی که در بوستان هست به‌صورت نثر گفته؛ نثر پخته و پرداخته.

نثر سعدی در گلستان، در واقع در این هشت باب، یک نثر آمیخته به شعر است و آمیخته به امثال و حکم و امثال سائر و اشعاری که خودش ساخته است و خودش می‌خواهد که در گلستان از دیگران چیزی عاریه نگیرد. از نظر اخلاقی گفتیم که گلستان یک منظومه اخلاقی است و احوال جامعه را خواسته است که انتقاد کند؛ انتقاد علمی و انتقادی که در واقع، به کار جامعه بیاید. حکایات گلستان نثر آمیخته به شعر است؛ با یک هنرمندی‌ای که سعدی به‌طور استثنائی نشان داده است. گو اینکه بسن شعر با نثر و بافتن شعر و نثر به همدیگر تقریباً کار سختی هست.

جنبه‌های زشت و زیبا، بررسی کند. می‌بینید در آن هشت باب گلستان، از ضعفِ پیری هست، از عشق و جوانی هم هست. از سیرت پادشاهان هست، از احوال درویشان هم هست. دنیا را چنان که هست ترسیم کرده. اما در بوستان بیشتر می‌خواسته یک مدینه فاضله و یک دنیای آرزویی برای خودش بسازد. در قصائد یک مردی است که با چهره‌های جامعه روبه‌رو است و نصیحت متوجه یک طرف قضیه نیست. اگر ظلم را می‌خواهد محکوم کند، فقط با ظالم سخن نمی‌گوید. سخنش متوجه مظلوم هم هست. یعنی ظلم را زشت می‌شمرد، تحمل ظلم را هم زشت به حساب می‌آورد و این انعکاس درونی خودش را با ساده‌ترین و صریح‌ترین بیان و ماندرگاترین نوع سخن بیان می‌کند و من خیال نمی‌کنم که بیشتر از این کسی در روزگار خودش بتواند احساس تعهد کند که قلم و طبع بی‌محابایی در ترسیم ناروایی‌ها و مقایسه و مقابله طبقات جامعه و ناروایی‌ها که در توده‌های مردم جریان دارد، به‌صراحت و به‌وضوح داشته باشد. مطلبی که در باب زندگی سعدی خیلی گفتنی است و در واقع، می‌شود گفت که وجود استثنایی سعدی را اثبات می‌کند این است که اولاً سعدی در یک دوره‌ای از تاریخ ما ابراز وجود کرده که گسیخته‌ترین دوره‌های تاریخ زندگی ماست و ما در دوره مغول مرکزیت حکومت نداشتیم، کتابخانه‌های ما شاید که در تاراج بودند، مراکز علمی و فرهنگی حیات سابق خودشان را مثل گذشته ادامه نمی‌دادند؛ بنابراین روی حساب باید که در این دوره فرزندان برجسته در معارف کمتر داشته باشیم. (۵) البته این بحث هست که کسانی که در قرن هفتم پیدا شدند، تربیت‌یافتگان مکتب گذشته هستند. اما این، در واقع، از قوت این مطلب نمی‌کاهد که قرن هفتم شاهد تولد و زیست و اظهار وجود چند نفر از بزرگترین مردان تاریخ ما هست. در شعر می‌توانم سعدی و مولانا را مثال بزنم. وجود این‌ها در قرن هفتم استثنایی است. سعدی در این زمینه یک خصیصه‌ای دارد که باید گفت ضرورت خلقت و آفرینش وجود سعدی را تأیید می‌کرده است. در دوره‌ای که می‌دانید که جنگ‌ها همیشه به دنبال خودش مقداری فساد دارد، مقداری تباهی اخلاقی دارد، ارزش‌ها از میان برمی‌خیزد، احوال مردم دگرگون می‌شود، مردم ظلم را می‌پذیرند و ظلم را نسبت به دیگران روا می‌دانند؛ برای اینکه در حال نجات خانواده خود هستند، در حال نجات خود هستند، گلیم خود را می‌خواهند از آب، به هر قیمتی که هست، بیرون بکشند. آدمی مثل سعدی در فاصله فتنه مغول، که آثارش ده‌ها سال ادامه پیدا کرده و شاید بشود گفت صدها سال ادامه پیدا کرده و جنگ‌های بزرگ و دامنه‌دار صلیبی. مردی است نصیحت‌گر و خودش بارها و بارها به این نصیحت‌گری خودش اشاره می‌کند و می‌گوید که رسالتش اصلاً در نصیحت‌گری است. مسعود کسی را می‌داند که نصیحت سعدی را بپذیرد. (۶) وظیفه خودش را نصیحت‌گری می‌داند. به شاعرانی که شعر فارسی را در مدیحه‌سرایی، برای فرض کنید که منحصراً اوصاف غزلی استخدام کرده بودند، اعتراض دارد. سعدی بزرگترین غزل‌سرای زبان فارسی است اما آنجایی که به‌جِد با اجتماع روبه‌روست، با ظلم روبه‌روست، با مظلوم روبه‌روست و با ظالم خودش را مواجه می‌بیند، با جامعه خودش را مواجه می‌بیند، آنجا دیگر مسائل غزلی و شخصی و مسائلی که، در واقع، جنبه عاطفی غزلی دارد، این‌ها را رها می‌کند و شعر را درست در خدمت اجتماع و توصیف ناروایی‌های اجتماعی قرار می‌دهد. اعتراضش به شعرای گذشته یک‌بار و

نه هر که به قامت مهتر به قیمت بهتر. (۱۰)

مثل سجع یک سکه است که هیچ نوع تصرفی در آن نمی‌شود کرد و از لحاظ معنی هم سعدی خم حد اعلای امکان را در باروری کلمه استفاده کرده است. یعنی این کلمه هر نوع ممکن بوده در خدمت معنی درآمده؛ در عین حال اینکه فصاحت و زیبایی‌اش را هم از دست نداده. به حدی از زیبایی است که نظیرش را نمی‌شود آورد.

### \*بخش دوم: پای صحبتِ دکتر جلال‌الدین همایی

#### اشاره

متن پیش رو برگردان دو سخنرانی از شادروان دکتر جلال‌الدین همایی درباره عطار و حافظ است که از روی حامل‌های شنیداری پیاده شده‌اند. متأسفانه اطلاعاتی از قبیل اینکه این سخنرانی‌ها یا گفتارها در چه تاریخی و در کجا و برای چه منظوری ایراد شده‌اند، به دست نیامد و صرفاً نسخه صوتی آن‌ها در اختیار نگارنده قرار گرفته است. از آنجایی که سخنان بزرگان فرهنگ و ادب، از جمله زنده‌یاد دکتر همایی، اهمیت بسیار داشته و همچنین شنیدنی است و به‌علاوه، می‌تواند مورد استفاده پژوهشگران و علاقه‌مندان ادب و فرهنگ این سرزمین نیز قرار گیرد، نگارنده اقدام به برگردان و پیاده‌سازی این سخنرانی‌ها نموده تا نسخه‌های شنیداری‌ای از این دست، که بعضاً در آرشیو شخصی مجموعه‌داران یافت می‌شوند و دسترسی عمومی به آن‌ها می‌تواند به‌راحتی میسر نباشد، به‌صورت آسان‌تری در اختیار همگان قرار گیرند. علاوه بر این، نگارنده در مواردی، برای داشتن چشم‌اندازی بهتر از برخی نکات مطرح‌شده در این گفتارها، توضیحاتی را افزوده است و اعداد داخل پرانتز به این توضیحات، که پس از متن اصلی آمده‌اند، ارجاع می‌دهند. امید که مقبول واقع شود.

#### \*قسمت اول: درباره عطار

همایی: تذکره‌نویسان حدود هفتاد کتاب منظوم به نام شیخ عطار نوشته‌اند که اکثر آن‌ها از آن جمله منظومه‌های اسامی اُشترنامه، بلبل‌نامه، بی‌سرنامه، حیدری‌نامه، جواهرالذات، مفتاح‌الفتوح، لسان‌الغیب، مظهرالعجایب و امثال آن — که عموماً در رکاکت و سخافت و سستی الفاظ و معانی واقعاً مصداق همان بی‌سرنامه، به‌معنای نامه‌های بی‌سروته، نه با معنی‌ای که خود ناظم سست‌طبع آن برای حرکت کردن و راه‌رفتن جسم بی‌سر عطار گفته است و مظهرالعجایب زبان فارسی شمرده می‌شود — محققاً از شیخ عطار بزرگوار نیست. بعضی مثل قاضی نورالله، صاحب مجالس‌المؤمنین، از آن مقدار هم تجاوز کرده، آثار عطار را به قصد تجلیل و تعظیم مقام او به عدد سوره‌های کلام‌الله مجید، یعنی ۱۱۴ کتاب، رسانده‌اند. (۱) شیخ عطار از این جهت تقریباً شبیه حکیم خیام

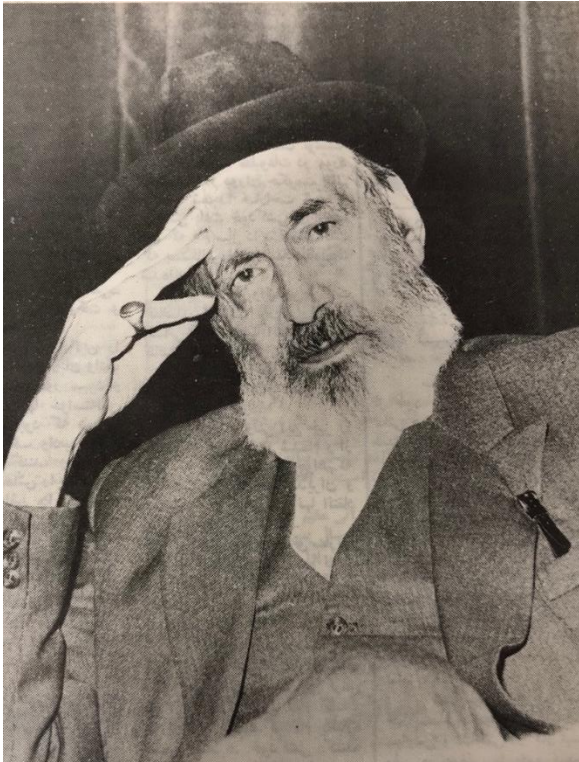
از لحاظ آهنگ، از لحاظ موسیقی کلمات، از لحاظ تناسبی که در واقع، برداشت و زمینه و درآمد نثر دارد، با آن مضامینی که در این تغییر بستر دارد؛ یعنی وقتی که نویسنده می‌خواهد از بستر نثر به بستر شعر دربیاید، ای بسا که کارش ناهماهنگ بشود؛ مثل یک خواننده‌ای که استادی در تغییر دستگاه موسیقی نداشته باشد. من یک حکایتی برای‌تان می‌خوانم ببینید که گاهی اصلاً آدم حس نمی‌کند که بستر نثر را عوض کرده:

ناخوش آوازی به بانگ بلند قرآن همی‌خواند. گفتم تو را مشاخره چند است؟ گفت از بهر خدا می‌خوانم. گفتم از بهر خدا مخوان. گر تو قرآن بدین نمط خوانی ببری رونق مسلمانی. (۸)

در واقع به‌حدی هنرمندانه نثر را رها می‌کند و وارد شعر می‌شود، شاید که اگر کلمات را از نظر تقطیع عروضی و وزن بسنجیم، می‌بینیم که کلمات متناسب با این شعر هستند. این وزن شعر متناسب با آن آهنگی است که در نثر هست. خود نثر هم اصلاً یک نثر آهنگینی است. یک حد فاصلی است میان شعر و نثر. شاید از مرحله نثر عادی، به اصطلاح نثر مُرسَل، بالاتر است. درست است که نثر مسجع همین خاصیت را دارد که از لحاظ جسم با نثر عادی تفاوت دارد؛ ولی نثر سعدی نه‌تنها از جهت مسجع بودن و این طبقه‌بندی نثرها با نثر عادی تفاوت دارد، بلکه از نظر موسیقی کلام و از نظر وزنی که حفظ کرده. این بحث را بسیار کرده‌اند که بسیاری از جمله‌های گلستان وزن عروضی دارد و اگر که چیزی که کم کنند یا بیافزایند یا به‌صورت اصل نگه دارند، مصراع‌های شعر از آن در می‌آید یا پاره‌های ابتدایی یک شعر، مثلاً، از آن به‌دست می‌آید، افعیل عروضی با آن تطبیق می‌کند. این نشانه آن است که طبیعت سعدی موزون بوده است و نثر هم که می‌سازد، وجهه نثرش رساندن خودش به مرحله شعر است. چون نثر در مراحل فنی و مصنوع، از لحاظ جسم خودش را به شعر نزدیک می‌کند. روان و جان نثر سعدی هم نزدیک به طبیعت شعر است. این یک خاصیت بزرگ است در کار سعدی. خاصیت دیگر این است که سعدی درست است که نثر مسجع ساخته ولی برای نثرش، مثل نویسندگان دیگر، تکلف به‌خرج نداده است. هر جا دیده که کلمات رایج در زبان فارسی متناسب با این سجع‌سازی نیست، دامن سجع را رها کرده. نثر را به‌صورت نثر مرسل گفته و کلمات نامأنوس و مهجور و غریب و سجع‌های متوالی و مکرر که خسته‌کننده است و، در واقع، از فصاحت می‌کاهد، معنی را فدای یک مقداری صنعت‌گری می‌کند، این کارها را مطلقاً نکرده و مسئله ایجاز. باب هشتم گلستان را اگر ببینید، بعضی کلمات هست که مثل سجع مهر است. یا ابواب و حکایات دیگرش هیچ نوع تصرفی در آن نمی‌شود کرد. چون هنر در حد یک شاهکار آن است که نه بشود چیزی از آن کم کرد و نه چیزی به آن اضافه کرد. نثر سعدی هم، در واقع، از نظر فن و هنرمندی نویسنده‌ی در مرحله‌ای است که نمی‌شود چیزی از آن کاست و کم کرد. می‌گوید:

موسی علیه‌السلام قارون را نصیحت کرد. قارون نصیحت موسی نشنید. آن دید که شنید. (۹)

کلمات فوق‌العاده‌ای به‌کار نبرده، صنایع بدیعی در خدمت نگرفته، کلمات «دید، شنید» و این‌ها را با هم به یک ترتیبی تلفیق کرده. اما دیگر نمی‌شود این جور را ساخت.



تصویر ۲. دکتر جلال‌الدین همایی (منبع عکس: هفته‌نامه رستاخیز جوانان، شماره ۱۵۲، ۷ مرداد ۲۵۳۷ [۱۳۵۷]، ص ۱۴).

به‌طریق تحصیل و درس‌خواندن پیش اساتید طب هم این فن را آموخته و آن را با شغل عطاری جمع کرده بود. در نیشابور داروخانه معتبری داشته که مطب او هم بود. گاهی که در همان داروخانه فراغتی برای او دست می‌داد، به ساختن منظومه‌های عرفانی می‌پرداخت. از جمله منظومه‌های مسلم او مصیبت‌نامه و الهی‌نامه است که نظم هر دو را، به‌قول خودش، در همان داروخانه آغاز کرد. در مثنوی خسرونامه، که آن نیز یکی از منظومه‌های مسلم اوست (۳) می‌گوید:

مصیبت‌نامه کاندوه نهران است  
الهی‌نامه کاسرار عیان است  
به داروخانه کردم هر دو آغاز  
چه گویم زود رستم زین و آن باز  
به داروخانه پانصد شخص بودند  
که در هر روز نبضم می‌نمودند  
میان آن همه گفت و شنیدیم  
سخن را به از این روی ندیدم

اتفاقاً مابین شعرای ایران جماعتی را می‌شناسیم که شغل رسمی آن‌ها طبابت بوده است و در شعر و شاعری هم آثار عالی برجسته از طبع ایشان تراوش کرده. حکیم شفعا، هاتف اصفهانی، صاحب ترجیع‌بند معروف، میرزا نصیرالدین، حکیم‌باشی اهل زندیه، صاحب مثنوی پُرشور و حال‌پیر و جوان، هر سه نفر شغل رسمی طبابت داشتند. معلوم می‌شود که این شغل و فن مابین دیگر مشاغل دارای مزیت هم هست که با شعر و شاعری و عرفان و تصوف منافات ندارد؛ اما به این شرط که مثل طبیبان

است که شماره رباعی‌های اصیل او از صد رباعی تجاوز نمی‌کند. اگر کمتر از صد رباعی هم بگویید، بنده موافقم و تا حدود پنج‌هزار رباعی هم به او نسبت داده‌اند؛ اما خوشبختانه هم منظومه‌های منسوب به شیخ عطار و هم رباعی‌های منتسب به حکیم خیام به‌قدری سست و با آثار اصیل آن‌ها متباین است که در همان نظر اول و با یک مطالعه اجمالی معلوم می‌شود که از آن‌ها نیست. اتفاقاً آثار موجود مسلم شیخ عطار که تنها منظوماتش از دیوان قصاید و غزلیات و چند مثنوی، که معروف‌ترین و برگزیده‌ترین آن‌ها منطق‌الطیر است، جمعاً به حدود چهل-پنجاه‌هزار بیت بالغ می‌شود و برای اینکه او را بزرگترین و پُرکارترین شاعر عرفانی قرن ششم و اوایل قرن هفتم هجری معرفی کنند، بلکه به عقیده من تنها یکی از آثار منحصر به او، که همان منطق‌الطیر باشد، کافی است. هیچ احتیاج ندارد که به قصد تجلیل و نشان‌دادن بزرگی و عظمت مقام او دروغ بر وی ببندند و منظومه‌های سخیفِ رکیک، نظیر بی‌سرنامه و مظهرالعجایب، را به او نسبت بدهند. خلاصه، در رجال علم و ادب قدیم جمعی را به نام «عطار» و «عطاری» می‌شناسیم که مابین آن‌ها منظور ما در این سخنرانی شیخ فریدالدین محمد عطار نیشابوری است. صاحب تذکره‌الاولیاء منثور و منطق‌الطیر منظوم و چند منظومه عالی دیگر که علی‌الظاهر در سنوات مابین ۵۳۰ و ۵۴۰ متولد شده و در واقعه قتل‌عام مغولان در نیشابور، که در ماه صفر از سال ۶۱۸ اتفاق افتاد، شهادت یافته است. واقعاً شرح واقعه قتل‌عام وحشیانه مغولان را در نیشابور، که از بلاد معظم اباد پُرجمعیت آن زمان بوده است، به‌سبب کینه‌ای که از قتل داماد چنگیزخان داشتند و هیچ جاندار را، حتی سگ و گربه، زنده نگذاشتند و آن شهر عظیم را به ویرانه‌ای وحشت‌زای مبدل ساختند، در تاریخ جهانگشای جوینی و دیگر تواریخ آن زمان بخوانید که از عجایب تاریخ و از عجایب سعیت و شقاوت بشری است.

جامی در کتاب نجات‌الناس شهادت عطار را در سنه ۶۲۷ نوشته است. مؤلفان بعد نیز به وی اقتدا کرده‌اند. در تذکره دولتشاه سمرقندی ماه و روز و سنه ولادت و وفات عطار را هم ضبط می‌کنند؛ به این قرار که می‌گوید: «در ششم شعبان ۵۱۳ متولد شد و در دهم جمادی‌الآخر ۶۲۷ شهادت یافت» که به این قرار مدت زندگانی عطار ۱۱۴ سال می‌شود که هرچند عقلاً ممتنع نیست، اما عادتاً مستعبد است. علاوه بر اینکه هیچ دلیل تاریخی بر صحت این گفتار نداریم و بر فرض که به نوشته جامی اعتماد کنیم و وفات عطار را در ۶۲۷ صحیح بدانیم، باز هیچ دلیلی برای اینکه ولادتش در ۵۱۳ واقع شده باشد، نداریم. (۲)

کلمه «عطار» در مورد شیخ فریدالدین، که موضوع سخنرانی ماست، اسمی بامسما بود؛ زیرا به‌طوری‌که از احوال و آثار خود او به‌طور قطع و یقین مستفاد می‌شود، شغل رسمی او طبابت و داروسازی و دوافروشی بوده که این جمله را در اصطلاح قدیم، «عطاری» و «عطار» می‌گفتند. باقیمانده این اصطلاح و آن رسم تا زمان ما نیز بود که پاره‌ای از عطاران کهنه‌کار، علاوه بر شغل دوافروشی و داروسازی، از ساختن شربت‌ها و معاجین، و به اصطلاح قدیم خودشان، اِطْرِیفات و تریاقات و جوارشات، معرب گوارش فارسی، یعنی شربت و معجونی که برای گوارش و هضم غذا نافع است، و امثال آن. این اشخاص از طب و طبابت نیز سررشته داشتند و نسخه‌های مجرب را می‌شناختند و مریض‌ها را معالجه می‌کردند. شیخ عطار نه فقط از راه تجربه دوافروشی و داروسازی، بلکه

قدیم باشند که نیت و مقصود آن‌ها محض برای خدا و خدمت به خلق باشد؛ همان‌طور که عطار بود.

خلاصه، شیخ عطار یکی از مردان بزرگ ادبی و عرفانی ماست که شایستگی لقب «انسان کامل» را دارد. روح او منبعی سرشار از حکمت و دانش بود. تن و جان خود را وقف عبادت خالق و خدمت مخلوق کرده بود. هم کار می‌کرد، هم شعر می‌گفت و کتاب می‌نوشت. نه شعر و شاعری را وسیله کسب مال و جاه قرار داد، نه تصوف قلندری را دستاویز تنبلی و تن‌آسانی. از کار طبابت و داروخانه هم کسب معیشت می‌کرد، هم خدمت به خلق. طبع وقاد و زبان سحرانگیز شاعرانه و قلم توانای سحر نویسندگی او، همه صرف تعلیم و تربیت و تهذیب اخلاق جامعه بشری شد. همتی بلند، استغنائی طبعی بس منبع و ارجمند داشت. نمونه‌ای از احوال خود را در اواخر منظومه منطق‌الطیر به این زبان بیان می‌کند:

چون ز نان خشک گیرم سفره پیش  
ترکنم از شوربای (۴) چشم خویش  
من نخواهم نام هر ناخوش منش  
بس بود این نام و این نان خورش  
من ز کس بر دل کجا بندی نهم  
نام هر دونی خداوندی نهم (۵)

نه طعام هیچ ظالم خورده‌ام  
نه کتابی را تخلص کرده‌ام

تخلص کردن یعنی کتاب به نام کسی نوشتن. مقصود [این بوده].

همت عالیم ممدوحم بس است  
قوت جسم و قوت روحم بس است  
نه هوای لقمه سلطان مرا  
نه قفا و سلی دریان مرا (۶)

خدا رحمت کند مرحوم ادیب پیشاوری را که در قناعت و استغنائی طبع شاگرد همین مکتب بود. می‌گوید:

خرد چیره بر آرزو داشتم  
جهان را به کم‌مایه بگذاشتم  
سپردند چو فرزند مریم جهان  
نه شامم مهیا و نه چاشتم  
چو تخم امل رنج بار آورد  
نه ورزیدم این تخم و نه کاشتم

باز یکی از شاگردان کوچک آن مکتب گفته است:

چون هر چه داشتم به جهان بایدم گذاشت  
انگار اینکه ملک جهان جمله داشتم

چون در تاریخ ادبیات فارسی به مبحث شعر عرفانی و تجلیات تصوف و عرفان در شعر فارسی می‌رسیم، معمولاً این‌طور می‌گوییم که نوع شعر عرفانی از حکیم سنایی غزوی، گوینده معروف قرن پنجم و ششم، شروع شده و شیخ عطار آن را پرورش داده و مولوی جلال‌الدین بلخی آن را به عالی‌ترین حد رونق و کمال رسانیده‌اند و آخرین پرتو آن در شعر عراقی و خواجه حافظ شیرازی تجلی کرده است. بعد از آن هر کسی که در این زمینه شعر ساخته، همه تقلید و پیروی از گذشتگان است و جنبه ابداع و ابتکار ندارد. مولوی، که به حقیقت و به‌واقع زنده عالم بشریت و از مفاخر

نوع انسانی و مقام شامخ آدمیت است، نسبت به آثار سنایی و عطار، هر دو، توجه داشته. می‌گفت:

جانی که رو این سو کند با بایزید او خو کند  
یا در سنایی رو کند یا بو دهد عطار را

این شعر هم در این باره معروف است؛ اگرچه [اینکه این شعر] از خود مولوی باشد، قدری مشکل است:

عطار روح بود و سنایی دو چشم او  
ما از پی سنایی و عطار آمدیم

ولیکن به‌طوری‌که از آثار و احوال خود مولوی و کُتبی که درباره او نوشته شده است، مستفاد می‌شود پیوند روحانی و رابطه معنوی و تجانس و سنخیت فکری و مسلکی که مابین وی و عطار وجود دارد و انس و علاقه‌ای که به آثار عطار داشته و تأثیری که گفته‌های عطار در مثنوی و غزلیات و رباعیات مولوی و یادگارهای منشور وی باقی گذاشته، خیلی بیشتر از سنایی و دیگر شعرا و مشایخ عرفای قدیم است. برای احصای این موارد و نشان‌دادن این مواضع می‌توان رساله‌ای جداگانه نوشت. وانگهی این داستان را هم در کتب تراجم، از جمله نفحات‌الانس و تذکره دولت‌شاه نوشته‌اند که چون بهاء‌الدین ولد، پدر جلال‌الدین مولوی، با خانواده خود از بلخ مهاجرت کرد و تاریخ این واقعه مطابق مدارکی که در دست داریم حدود سنه ۶۱۶ و ۶۱۷ هجری بوده است، در نیشابور شیخ فریدالدین عطار را دیدار کرد و در آن وقت مولوی وارد مرحله سیزده یا چهارده سالگی شده بود؛ برای اینکه ولادت مولوی در ماه ربیع‌الاول ۶۰۴ بوده است. شیخ عطار نسختی از منظومه اسرارنامه خود را به مولوی داد و پیشگویی کرد که از بزرگان علم و معرفت زمان خود خواهد شد. خواه این مطلب صحیح باشد یا خیر، آنچه مسلم است مولوی با آثار عطار بسیار مأنوس بوده و در مراحل سیر و سلوک و لطایف عرفانی از آن‌ها مستفید می‌شده. اگرچه در طی مدارج روحانی و تحقق عرفانی، خود او عاقبت به درجتی و مقامی رسید، که از سنایی و عطار ممتاز [تر] بود. در این مقام گفته است:

اگر عطار عاشق بود سنایی شاه فایق بود  
نه اینم من نه آنم من که گم کردم سراپا را

و آنچه از زبان مولوی می‌گفته‌اند: «هفت شهر عشق را عطار گشت/ ما هنوز اندر خم یک کوچه‌ایم» اگر واقعیتی داشته باشد، مربوط به ایام سیر و سلوک مولوی قبل از رسیدن به شمس تبریزی است؛ وگرنه همان‌طور است که درباره او گفته‌اند: «گرد عطار گشت مولانا/ شربت از دست شمس بودش نوش.» شیخ محمود شبستری در گلشن راز که عصاره و چکیده حکمت و عرفان است، شیخ عطار را این‌طور تجلیل می‌کند:

مرا از شاعری خود عار ناید  
که در صد قرن چون عطار ناید  
چه عطاری که عطار جهان است  
سخن‌های وی اندر مغز جان است

معروف است که شیخ عطار از مریدان شیخ مجدالدین بغدادی بوده است، منسوب به بغدادک خوارزم نه بغداد معروف، که در ۶۱۳ یا ۶۱۶ سلطان محمد خوارزمشاه او را در جیحون غرق کرد و او از بزرگان اصحاب و مریدان شیخ نجم‌الدین کبری، سرسلسله طریقه کبرویه یا کبرایه است که در ۵۴۰ ولادت یافت و در ۶۱۸ در واقعه قتل عام مغولان در خوارزم

خسرونامه، به وزن بحر هزج مسدس مقصور محذوف هستند. مجموع این پنج مثنوی قریب سی هزار بیت می‌شود. مختارنامه هم حدود پنج هزار بیت است که دوهزاروپانصد رباعی می‌شود. دیوان قصاید و غزلیات و قطعاتش هم حدود ده هزار بیت است. مجموع این آثار به حوالی چهل و پنج هزار بیت بالغ می‌گردد که عرض کردم.

اما اثر نثر شیخ عطار کتاب تذکره‌الاولیاء است در ترجمه حال و نقل حکایات و اقوال هفتادودو نفر از ائمه دین و مشایخ و عرفا و صوفیه که حسن ابتدا و اختتام یا حسن مطلع و مقطع را به نام حضرت امام جعفر صادق<sup>(ع)</sup> شروع و به حضرت امام محمد باقر<sup>(ع)</sup> ختم می‌شود. هر قدر در تعریف و تمجید این کتاب از جهت سادگی و شیوایی بیان و فصاحت و بلاغت و پختگی و پرمغزگی کلماتش بگوئیم، عسری از اعشار حق آن را نگرارده‌ایم. محض نمونه چند جمله از اقوال بایزید بسطامی را از آن کتاب برای شما نقل می‌کنم:

گفت: «کمال عارف، سوختن او باشد در دوستی حق.»

هر که خدای را داند زبان به سخنی دیگر جز یاد حق نتواند گشاد.  
از جوی‌های آب روان آواز می‌شنوی که چگونه می‌آید. چون دریا رسد ساکن گردد و از در آمدن و بیرون شدن او دریا را نه زیادت بود نه نقصان.

سوار دل باش و پیاده تن. طلب علم و اخبار از کسی لایق است که از علم به معلوم شود و از خبر به مخبر. اما هر که از برای مباحثات، علمی خواند و بدان رتبت و زینت خود طلبد تا مخلوقی او را پذیرد، هر روز دورتر باشد و از او مهجورتر گردد.

#### \*قسمت دوم: درباره حافظ

همایی: [...] مرادمان ترکیب اضافی است یا ترکیب وصفی؟ آنچه در این باره به نظر بنده می‌رسد این است که اول بار این لقب مربوط به خود حافظ بوده است و اول کسی که این عنوان را در مورد او به کار برده، جامی است (۹) که تولد او در ۸۱۷، تقریباً بیست و پنج سال بعد از وفات حافظ، اتفاق افتاده است. در کتاب نفحات الانس درباره حافظ می‌نویسد: «وی لسان الغیب و ترجمان الاسرار است.» (۱۰) بعد از جامی، قدیمی‌ترین تذکره‌ها، که شرح حال حافظ را نوشته‌اند، تذکره دولتشاه است. او هم می‌گوید: «اکابر او را لسان الغیب نام کرده‌اند.» اما در مجالس المؤمنین می‌گوید: «دیوان او لسان الغیب و ایمانش مبرا از عیب است.» بهر حال، لقب اصلاً مال خود حافظ است. می‌دانید که یک عده‌ای هم بوده‌اند که حافظ تخلص می‌کرده‌اند؛ مثل حافظ شانه‌تراش، حافظ حلواپی، حافظ تربتی، حافظ [آزای؟]. ولی الحمدلله این پایه و مایه را در شاعری ندارند که شعرشان قابل اشتباه به حافظ ما بشود. تخلص حافظ مأخوذ است از عنوان حافظ قرآن بودن. یعنی این تخلص حاکی است از عنوان واقعی. نظیر اینکه یک نفر طبیب یا حکیم یا فقیه در تخلص شعری این عناوین را اختیار کرده باشد. برای توضیح عرض می‌کنم عنوان و لقب حافظ در قدیم به دو طایفه اختصاص داشت. (۱۱) یکی در اصطلاح محدثان بود که هر کس صد هزار حدیث با سلسله سند از حفظ داشت، او را حافظ می‌گفتند. مثل حافظ ابن منده اصفهانی، حافظ سیلفی و حافظ ابن حجر و امثالهم. اصطلاح دیگر مخصوص کسانی است که تمام قرآن مجید را با قرائت صحیح و احیاناً با همه وجوه قرائات، که قرای سبعه می‌گویند، از حفظ داشته باشد. حافظ ما از همین جماعت بود. «ندیدم خوش تر از شعر

شربت شهادت نوشید و به این طریق سلسله طریقت شیخ عطار به نجم‌الدین کبری می‌پیوندد. جامی در نفحات الانس می‌گوید: «بعضی گفته‌اند که وی اویسی بوده است» یعنی در ظاهر شیخ و مرشدی نداشته و از روحانیت مشایخ و اولیای حق فیض و مدد می‌گرفته است. در این باره سخن بسیار داریم که مجال گفتنش نیست. عجالتاً از این مقوله می‌گذریم و به آثار مسلم شیخ عطار می‌پردازیم.

شیخ عطار به شعر و شاعری علاقه مفرط داشت؛ به طوری که شعر را «بیت» و خود را «بت پرست» می‌گفت. در الهی‌نامه می‌گوید:

بسی بت بود گوناگون شکستم  
کنون در پیش شعرم بت پرستم

از این جهت گاهی از قول دیگران خود را «پُرگو» و «بسیارگوی» می‌خواند:

کسی کاو چون منی را عیب جوی است

همی گوید که او بسیارگوی است

ولیکن چون بسی دارم معانی

بسی گویم تو مشنو خود تو دانی

اسامی منظمه‌های مسلم عطار در اشعار خود او ذکر شده است. در خسرونامه می‌گوید:

مصیبت‌نامه زاد رهروان است

الهی‌نامه گنج خسروان است

جهان معرفت اسرارنامه است

بهشت اهل دل مختارنامه است

مقامات طیور ما چنان است...

یعنی منطق الطیر:

مقامات طیور ما چنان است

که مرغ عشق را معراج جان است

چو خسرونامه را طرزی عجیب است

ز طرز او که و مه بانصیب است

باز در جای دیگر، که یکی از دوستان خود را وصف می‌کند که به شعر او علاقه و شعر او را زیاد از برداشته، می‌گوید که:

ز شعرم یاد داشت آن یار داعی

همه مختارنامه از رباعی

ز گفت من که طبع آب زر داشت

فزون از صد قصاید هم ز بر داشت

غزل قرب هزار و قطعه هم نیز

ز هر نوعی مفصل بیش و کم نیز

جواهرنامه من بر زبان داشت

ز شرح‌القلب من جان در میان داشت

از مجموع نه اثر منظوم که در این اشعار ذکر شده است، یعنی هفت مثنوی به‌ضمیمه دیوان قصاید و غزلیات و قطعات و به‌علاوه مختارنامه که همه رباعیات است و به پنجاه باب در موضوع‌های متفرق تقسیم شده است، (۷) دو منظومه جواهرنامه و شرح‌القلب تاکنون به نظر ما نرسیده (۸) و شش منظومه دیگر با دیوانش همه موجود و به دسترس همه کس است. از پنج مثنوی موجود شیخ عطار منطق الطیر و مصیبت‌نامه در بحر رمل مسدس مقصور محذوف و سه مثنوی دیگر، الهی‌نامه و اسرارنامه و



تو حافظ/ به قرآنی که اندر سینه داری»، «ز حافظان جهان کس چو بنده جمع نکرد/ لطایف حکمی با نکات قرآنی»، «عشقت رسد به فریاد و خود به سان حافظ/ قرآن ز بر بخوانی در چهارده روایت» یا «با چهارده روایت» و چون دانستن وجوه قرائات مستلزم احاطه به فنون ادب عربی از صرف و نحو و اشتقاق و معانی و بیان و بدیع است، حافظ در همه این علوم تسلط و مهارت دارد. اشعار عربی حافظ یکی از دلایل مسلم متقن بر فضائل ادبی و عربی اوست. وفات حافظ به اصح اقوال در ۷۹۲ و مدت عمرش هم مابین شصت- هفتادسال بوده است. سعدی از مفاخر عهد اتابکان فارس بود، حافظ هم از افتخارات دوره آل مظفر است که حدود هشتادسال در فارس و کرمان و اصفهان سلطنت کردند که اولشان امیرمبارزالدین محمدبن مظفر است و آخرشان سلطان منصور.

بگذارید یک داستانی، که خالی از فیض ادبی نیست، برای تان بگویم. شنیده‌اید یک غزل معروف حافظ را: «در همه دیر مغان نیست چو من شیدایی/ خرقه جایی گرو باده و دفتر جایی.» عجب حالی است. این قصه معروف است که حافظ اول این بیت را در مقطع گفته بود که: «گر مسلمانی از این است که حافظ دارد/ آه اگر از پی امروز بود فردایی.» خوب دقت کنید که چه عرض می‌کنم. می‌گویند این بیت دستاویز مخالفان حافظ شد که حافظ در امر معاد تردید کرده. (۱۲) گفته: «اگر از پی امروز» و این علامت کفر و الحاد است. حافظ از این ماجرا مضطرب شد، به شیخ زین‌الدین ابوبکر تایبادی، که در راه سفر حج به شیراز رسیده بود، متوسل شد و از وی علاج کار خواست. شیخ گفت یک بیت دیگری قبل از این بیت علاوه کنید که نقل قول باشد که می‌گویند: «نقل قول کفر، کفر نیست.» حافظ هم گفت: «این حدیثم چه خوش آمد که سحرگه می‌گفت/ بر در میکده‌ای با دف و نی ترسایی/ گر مسلمانی از این است که حافظ دارد...» این حکایت در کتاب حبیب‌السیر نوشته شده، ادوارد براون هم در تاریخ ادبیاتش مفصل نقل کرده است. بنده گمان می‌کنم غزلی که به همین وزن و قافیه تو دیوان حافظ الحاق کرده‌اند، که آخر آن دارد که: «رحم کن بر دل مجروح خراب حافظ/ زان که هست از پس امروز یقین فردایی» مال حافظ نیست. این برای این بوده که رفع تهمت از حافظ کنند. اصل حکایت، به نظر بنده، ساختگی است. منشاء آن غفلت از دقایق ادب فارسی است. چرا؟ برای اینکه اولاً، توجه کنید چه عرض می‌کنم، آوردن ادوات شرط و تردید نظیر کلمه «اگر»، در همه جا دلیل شک و تردید گوینده نیست. بلکه گاهی این قبیل کلمات را در مقام علم و یقین گوینده بر سبیل تجاهل عارف می‌آورند. گاهی ادوات شرط را برای تردید مخاطب می‌آورند نه تردید متکلم. مثلاً شما با طرف صحبت تان، که منکر معاد و قیامت است و عجالتاً نمی‌خواهید با او ستیز و مکابره کنید، به قصد مماشات، می‌گویید: «اگر قیامت و حساب و کتابی باشد، من این طور می‌کنم.»

چون مجال طول مقال نیست، بنده دو جمله حلی و نقضی، یادگاری برای شما عرض می‌کنم. اول: شاعر حقیقی دو شخصیت ممتاز دارد. یکی شخصیت اجتماعی و یکی شخصیت شاعری. این نکته‌ای را که می‌گویم همیشه داشته باشید. این مزیت فقط مخصوص همین طایفه شعراست که یک شخصیت از سایر طبقات ناس بیشتر دارند. در همین زمان معاصر خودمان شاعری داشتیم که تمام اشعارش هزل بود، هزل رکیک؛ به طوری که هر کس که اشعار او را می‌دید صورت می‌بست که گوینده‌اش

مردی بی‌حیا و بی‌عفت سینه‌چاکی است که از هیچ رسوایی ابا و امتناع ندارد. تعجب می‌کنید که عرض کنم پیرمردی بود بسیار مقدس، غفیف، باحیا که در مدت عمرش دل به هیچ یک از مناهای نگشته. از خواندن اشعار خودش هم خجالت می‌کشد؛ به طوری که وقتی من اصرار کردم، رنگ و روی او سرخ شد و از چهره‌اش عرق انفعال می‌ریخت. خب حالا چه فلسفه‌ای دارد که از چنین اشخاص این نوع آثار بروز می‌کند، این یک فلسفه مهم علم‌النفس است که از موضوع بحث ما خارج است. شاعری دیگر داشتیم اطعمه‌ساز به نام میرزا عبدالله اشتها. اشعار او همه‌اش راجع به خوراکی بود. به حدی شخصاً قانع و متزهده بوده است که در آن زمان که قند یک من یک ریال بوده است با توت خشک چای می‌خورده و با نان خشک قناعت می‌کرده. یک همچون مرد قانع و متعفی می‌گوید: «این گنبد بزرگ که در مسجد شه است/ سرپوش کوچکی است ز قاب طعام ما» آن شخصیت اجتماعی‌اش بود، این شخصیت شاعری‌اش. آن شخصی که عرض کردم، آن شعر هزل شخصیت شاعری‌اش است، آن عفت شخصیت اجتماعی. بنده خودم در همین زمان خودمان اینه یاد دارم که شاعری شعر عرفانی گفته بود، از عرفان «ع، ر، ف» را هم نمی‌دانست!

### پی‌نوشت

#### \*بخش اول: پای صحبت مظاهر مصفا

(۱). لازم به ذکر است که نام مجری این برنامه یافت نشد. باید یادآور شد که این برنامه به صورت یک فایل شنیداری در آرشیو نگارنده موجود است.

(۲). برای مشاهده گفتگوی دیگری با دکتر مصفا درباره سعدی نک. مصفا ۱۳۹۰.

(۳). دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی (۱۳۹۲: ۱۱۲) درباره تأثیر سیر و سفر سعدی بر آثارش می‌نویسند: «در هنر سعدی چیزی وجود دارد که دیگر بزرگان ما از آن کمتر بهره داشته‌اند و آن آزمون‌گری و تجربه‌گرایی سعدی است در آفاق پهناور حیات و ساحت‌های مختلف زندگی اجتماعی و فردی؛ همان چیزی که او خود از آن به معاملت داشتن تعبیر می‌کند. او از سفرهای گوناگون خود و دیدارهای متنوع و تن به پیشه‌های مختلف دادن خویش در مطاوی گلستان و بوستان و دیگر آثارش پیوسته ما را آگاه کرده است.»

(۴). دکتر محمدعلی کاتوزیان (۱۳۹۷: ۲۱۵) نیز درباره نصایح سعدی به پادشاهان و صراحت او در این زمینه می‌نویسند: «بیشتر حکایات باب اول گلستان و باب اول بوستان در تشویق پادشاهان و حاکمان به دادگری و نیکوکاری، و تحذیر و تقبیح ستم‌کاری و دست‌درازی است. و گاه با چنان زبانی که خواننده را به حیرت می‌اندازد که چگونه این مایه گستاخی سعدی را فرمانروایان و بزرگان تحمل می‌کردند. خود او نیز گه‌گاه به این موضوع اشاره می‌کند و، به نحوی، می‌رساند که او دارد رسالتی را که برعهده دارد انجام می‌دهد؛ اگرچه قصدش فتنه و آشوب نیست.» عباس میلانی نیز درباره برخورد سعدی با پادشاهان و پیوند این نوع برخورد با سیر تجدد در ایران بحث قابل توجه و جالبی دارد: نک. میلانی ۱۳۸۷: ۷۵-۱۰۲.

(۵). گفتنی است معدود پژوهشگرانی، مانند احمد کسروی، به موضع‌گیری سعدی نسبت به دوران حیاتش، که حدوداً هم‌زمان با تجاوز



و با محاسبه هوشیارانه شادروان استاد فروزانفر هم - که فقط بر اساس قرائن خارجی بوده و مستند به هیچ روایتی نیست - چندسالی بیشتر تفاوت ندارد.»

(۳). دکتر شفیعی کدکنی (۱۳۹۷: ۴۸) یادآور می‌شوند که *خسروننامه همان الهی‌نامه* است و در این باره می‌نویسند:

(۱) برای رفع هرگونه شبهه و زدودن بعضی موهومات از ذهن خوانندگان این یادداشت، متذکر می‌شویم که کتابی به نام *خسروننامه* توسط مرحوم احمد سهیلی خوانساری چاپ شده است و این *خسروننامه* را او و بسیاری از معاصران ما، اثری از آثار عطار تلقی کرده‌اند، حتی استاد بدیع‌الزمان فروزانفر. اما استاد ریتز در *دریای جان*، هرگز به *خسروننامه* نپرداخته و کوچک‌ترین بهره‌ای از آن نبرده است.

(۲) این *خسروننامه* سرگذشت شخصی است به نام «هرمز» که روابط عاشقانه‌ای دارد با زنی به نام «گل» یا «گلرخ». تا آنجا که نسخه‌شناسی‌ها و اطلاعات برخاسته از کتب قدما نشان می‌دهد نام این *خسروننامه*، در اصل، «گل و هرمز» یا «هرمز و گلرخ» بوده است و دلیل آن نیز روشن است....

و در ادامه نیز می‌افزایند (همان: ۵۰-۵۱):

(الف) نام اصل منظومه‌ای که از قرن هشتم به بعد به‌عنوان *الاهی‌نامه* عطار معروف شده است و نسخه‌هایی هم از آن در قرن هشتم کتابت شده است، در اصل *خسروننامه* بوده است.

(ب) *خسروننامه* عطار که بعدها، دیگران، نامش را به *الاهی‌نامه* بدل کرده‌اند سرگذشتِ خسروی (= خلیفه‌ای) است با پسرانش. در همان آغاز داستان هم از زبان همان خلیفه به پسرانش می‌گوید «خلیفه‌زاده‌اید و پادشاهید». بنابراین پادشاه - خلیفه درین میدان یکی است و *الاهی‌نامه* موجود چیزی نیست جز سرگذشت همین خسرو/ سلطان/ خلیفه با پسرانش و پرسش‌های ایشان درباره آرزوهای‌شان و پاسخ پدر به هر کدام از این شش پسر.

(۹) چنین به نظر می‌رسد که کسی یا کسانی به نسخه‌ای از «گل و هرمز»، که سرگذشتِ عشقِ هرمز یا خسرو با گلرخ است، دست یافته‌اند و دیده‌اند که در بخشی از این داستان سخن از عشقِ «خسرو» و «گلرخ» است، به نظرشان آمده است که شاید آنچه در اذهان به نام «*خسروننامه*» عطار وجود دارد، همین مثنوی «هرمز و گلرخ» است و آن را در تعارض با *خسروننامه* اصلی عطار، که همان *الاهی‌نامه* موجود در روزگار ماست، دیده‌اند. خواسته‌اند به مصداق *الجمیع مہما أمکن اولی من الطرد عمل کنند*، بهتر آن دیده‌اند که برای عطار درین وادی دو منظومه بسازند، یکی داستان خلیفه و شش پسرش که عملاً نوعی *خسروننامه* است و دیگری هم داستان عشقِ هرمز یا خسرو یا گلرخ است. ناچار دست به بعضی تصرفات زده‌اند تا هر دو منظومه را به تملک عطار درآورند.

برای بحث و اطلاع بیشتر در این باره نک. شفیعی کدکنی ۱۳۷۵: ۳۷-۵۹.

(۴). در نسخه تصحیح‌شده دکتر شفیعی کدکنی واژه «شوروی» آورده شده است (عطار ۱۳۹۷: ۴۴۰).

(۵). این مصرع در نسخه تصحیح‌شده دکتر شفیعی کدکنی به‌صورت «نام هر دون را خداوندی نهم» ذکر شده است (نک. عطار ۱۳۹۷: ۴۴۰، بخش «الحکایة و التمثیل»).

مغول‌ها به ایران بوده، ایراد گرفته‌اند. کسروی (بی‌تا: ۶۹-۷۰)، با قلمی گزنده، در این باره می‌نویسد: «... با آنکه در زمان تاخت و کشتار مغول زیسته و آن همه اندوه و بدبختی ایرانیان را با دیده، دیده و آن همه ناله‌ها را با گوش شنیده، در شعرها و گفته‌های خود کمترین غم‌خواری نشان نداده. کسی که می‌گوید: «تو کز محنت دیگران بی‌غمی/ نشاید که نامت نهند آدمی» خود از رنج و اندوه مردم آن، بی‌غمی را نشان داده. در همه شعرهای سعدی شما در دو جا یاد از داستان مغول و از گزندهای آن‌ها توانید یافت: یکی در مرثیه‌ای که از روی سهشهای [= احساسات (موجود در متن اصلی)] پست شاعری برای مستعصم سروده و آسمان را برو خون گریانیده [...] دیگری یک داستان پست که در میان هزلیات خود آورده و در گرم‌گرم دلخک‌بازی‌های خود یادی از کشتار بغداد کرده [...] در یک جای دیگر نیز ما نشانی از مغولان در شعرهای شاعر می‌یابیم و آن قصیده‌ای است که در ستایش ایلخان، که آباق‌خان پسر هلاکوخان می‌بوده، سروده و برای او هزار سال زندگانی خواسته است.»

(۶). شاید اشاره به این بیت از باب دوم بوستان باشد: «سعید آورد قول سعدی به جای/ که ترتیب، ملک است و تدبیر، رای.»

(۷). حکایت ۱۱ از باب سوم گلستان، در فضیلت قناعت.

(۸). حکایت ۱۴ از باب چهارم گلستان، در فواید خاموشی.

(۹). ظاهراً اشاره به این بخش از باب هشتم گلستان، در آداب صحبت، باشد: «موسی، علیه‌السلام، قارون را نصیحت کرد که: «أَحْسِنْ کَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ الْبَیْکَ. نشنید و عاقبتش شنیدی.» اما عبارتی که دکتر مصفا عنوان می‌کنند در این بخش دیده نمی‌شود. دو تصحیح مهم آثار سعدی، تصحیح‌های محمدعلی فروغی (سعدی، ۱۳۹۶: ۲۷۷) و دکتر غلامحسین یوسفی (سعدی، ۱۳۶۸: ۱۶۹)، نیز این بخش را به‌صورت یکسان عنوان کرده‌اند که عبارت دکتر مورد نظر مصفا در آن‌ها دیده نمی‌شود.

(۱۰). حکایت ۳ از باب اول گلستان، در سیرت پادشاهان. در نسخه تصحیح‌شده محمدعلی فروغی، به‌جای واژه «که»، واژه «چه» استفاده شده است: «نه هر چه به قامت مهتر به قیمت بهتر» (سعدی ۱۳۹۶: ۱۷۴).

### \*بخش دوم: پای صحبت دکتر همایی

(۱). اشاره به این بیت در کتاب *مجالس المؤمنین* است: «مقابل عدد سوره کلام نوشت/ سفینه‌های عزیز و کتاب‌های گزین» (شوشتری ۱۳۷۷، ج ۲: ۹۹).

(۲). دکتر شفیعی کدکنی (۱۳۹۷: ج ۵۳) درباره سال تولد و وفات عطار در تذکره *دولت‌شاه* یادآور می‌شوند که: «در نوشته دولت‌شاه فقط یک نقطه مبهم و مشکوک وجود دارد و آن هم سال تولد عطار است، یعنی ۵۱۳ (ثلاث عشر و خمسمائة). «عشر» در شیوه کتابت قدیم، می‌تواند به‌راحتی، تصحیف «خمسین» باشد. در آن صورت سال ۵۵۳ یک سال بعد از روزگار سنجر خواهد بود و با تفاوت‌هایی که در روایت هلال معمول است، غالباً در محاسبات ارباب تذکره و کتب مشیخه یک سال تفاوت محاسبه امری است طبیعی. پس می‌توان فرض کرد که در منبع نقلی گفتار دولت‌شاه ثلاث و خمسین و خمسمائة بوده است. در آن صورت می‌توانیم بگوییم عطار متولد ششم شعبان ۵۵۳ است و متوفی در دهم جمادی‌الثانی سال ۶۲۷ و بنابراین روایت، عمر او عمری طبیعی در حدود هفتاد و چهار سال خواهد بود و این امری است معقول و با اشارات او نیز قابل انطباق است

(۶). این بیت در نسخه تصحیح شده دکتر شفیعی کدکنی نیست (نک. عطار ۱۳۹۷: ۴۳۹-۴۴۱، بخش «الحکایة و التمثیل»).

(۷). عطار (۱۳۷۵: ۷۰) در مقدمه کتاب *مختارنامه* درباره آثار خود می‌نویسد: «چون سلطنت خسرونامه در عالم ظاهر گشت و اسرار اسرارنامه منتشر شد و زبان مرغان طیورنامه ناطقه ارواح را به محل کشف رسید و سوز مصیبت مصیبت‌نامه از حد و غایت درگذشت و دیوان دیوان ساختن تمام داشته آمد و جواهرنامه و شرح‌القلب — که هر دو منظوم بودند — از سر سودا نامنظوم ماند که خرق [خرق] و غسلی بدان راه یافت.» دکتر شفیعی کدکنی (۱۳۹۷ج: ۳۳) درباره آثار مسلم و قطعی عطار متذکر می‌شوند که: «پس علاوه بر دیوان و مجموعه رباعیات (= مختارنامه) او دارای چهار منظومه بوده است که از آن‌ها با عنوان اسرارنامه و مقامات طیور (= منطق‌الطیر) و خسرونامه (=الاهی‌نامه) و مصیبت‌نامه یاد می‌کند.» ضمناً کدکنی (۱۳۹۷ج: ۳۳) درباره تفاوت نسخه‌ها در مورد واژه «خرق» یادآور می‌شوند که: «در نسخه اساس مختارنامه چاپ نگارنده «خرق و غسلی» آمده است، ولی در نسخه‌ای که در کتابخانه فاتح استامبول شماره ۴۰۵۲ و کتابخانه حکیم اوغلو شماره ۶۷۳ موجود است و مورد مراجعه استاد هلموت ریتر بوده است، «خرقی و غسلی» آمده که با عرف مذهبی محیط سازگارتر است.»

(۸). عطار در مقدمه *مختارنامه* یادآور می‌شود که دو اثر خویش را به نام *جواهرنامه* و *شرح‌القلب*، خود از میان برده است (شفیعی کدکنی ۱۳۹۷: ۴۹).

(۹). دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی (۱۳۹۷الف: ۲۵۵-۲۵۶) یادآور می‌شوند که نخستین سند مکتوبی که در آن لقب «لسان‌الغیب» برای حافظ استفاده شده است، کتاب *جواهرالاسرار*، نوشته آذری طوسی (متوفی ۸۶۶)، است که در سال ۸۴۰ تألیف شده است.

(۱۰). «وی لسان‌الغیب و ترجمان‌الاسرار است. بسا اسرار غیبیه و معانی حقیقیه که در صورت لباس مجاز باز نموده است. هرچند معلوم نیست که وی دست ارادت پیری گرفته و در تصوف به یکی از این طایفه نسبت درست کرده، اما سخنان وی چنان بر مشرب این طایفه واقع شده است که هیچ‌کس را آن اتفاق نیفتاده. یکی از عزیزان سلسله خواجگان قدس‌الله تعالی اسرارهم فرموده است که: هیچ دیوان به از دیوان حافظ نیست اگر مرد صوفی باشد» (تأکیدات از من است) (جامی، بی‌تا: ۳۸۳). (۱۱). دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی (۱۳۹۷الف: ۱۶) درباره معنی و لقب حافظ می‌نویسند:

حافظ بی‌گمان موسیقی‌شناس و موسیقی‌دان بزرگ عصر خود بوده است. در عصر او این‌گونه هنرمندان را «حافظ» می‌خوانده‌اند، چه خوش‌آوازی که تنها قرآن کریم را به صوت خوش ادا می‌کرده‌اند و چه آن‌هایی که علاوه بر آن، فعالیت موسیقایی گسترده‌تری داشته‌اند و با سازها و آلات موسیقی عصر و نواختن آن‌ها آشنایی ژرف داشته‌اند. اندکی پس از روزگاران او، «حافظ» بر ارباب موسیقی اطلاق می‌شده است، بی‌آنکه دیگر مسئله قرائت قرآن به صوت خوش از لوازم و ضروریات زندگی این هنرمندان باشد.

ضمناً تمام کسانی که در کتاب فرهنگ سخنوران، نوشته شادروان دکتر خیام‌پور (۱۲۷۷-۱۳۵۸) با عنوان «حافظ» نام‌شان آمده است، همه

بعد از روزگار خواجه شیراز می‌زیسته‌اند، مانند «حافظ حلوانی» و «حافظ خاموش» (همان: ۲۳۹).

(۱۲). برای اطلاع بیشتر درباره معاد اندیشی حافظ نک. خرمشاهی ۱۳۹۵: ۱۹۱-۲۱۵.

## منابع

جامی، نورالدین عبدالرحمان. بی‌تا. *نفحات‌الانس، من حضرات القدس*، [ناشر]: ؟.

خرمشاهی، بهاء‌الدین (۱۳۹۵). *ذهن و زبان حافظ*، تهران: ناهید. سعدی، مصلح‌بن عبدالله. (۱۳۶۸) *گلستان سعدی*، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، تهران: خوارزمی.

\_\_\_\_\_ (۱۳۹۶) *کلیات سعدی*، بر اساس نسخه تصحیح شده محمدعلی فروغی، تهران: نیک‌فرجام.

شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۷۵) «مقدمه»، کتاب *مختارنامه*، نوشته عطار نیشابوری، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن.

\_\_\_\_\_ (۱۳۹۲) «سعدی در سلسل جوانمردان»، *سعدی‌شناسی*، دفتر شانزدهم، اردیبهشت ۱۳۹۲: ۱۱۱-۱۲۲.

\_\_\_\_\_ (۱۳۹۷الف) *ابن‌کیمیای هستی*، درباره حافظ، جلد اول: جمال‌شناسی و جهان شعری، تهران: سخن.

\_\_\_\_\_ (۱۳۹۷ب). «مقدمه»، کتاب *الهی‌نامه*، نوشته عطار نیشابوری، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن.

\_\_\_\_\_ (۱۳۹۷ج) «مقدمه»، کتاب *منطق‌الطیر*، نوشته عطار نیشابوری، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن.

شوشتری، قاضی نورالله. (۱۳۷۷) *مجالس‌المؤمنین*، تهران: اسلامیه. عطار، محمدبن‌ابراهیم (۱۳۷۵) *مختارنامه*، مجموعه رباعیات فریدالدین عطار نیشابوری، تصحیح و مقدمه از محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن.

\_\_\_\_\_ (۱۳۹۷) *منطق‌الطیر*، مجموعه رباعیات فریدالدین عطار نیشابوری، تصحیح و مقدمه از محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن.

کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۹۷) *سعدی: شاعر عشق و زندگی*، تهران: مرکز.

کسروی، احمد. بی‌تا. *در پیرامون ادبیات*، چاپ چهارم: باهماد آزادگان. مصفا، مظاهر (۱۳۹۷) «حافظ باهوش‌ترین مقلد سعدی بوده است»، گفتگو با استاد دکتر مظاهر مصفا، کتاب *ماه ادبیات*، سال چهارم، شماره ۴۸ (پیاپی ۱۶۲)، فروردین ۱۳۹۰.

میلانی، عباس (۱۳۸۷) *تجدد و تجدیدستیزی در ایران*، تهران: اختران.

## منابع شنیداری

برنامه «آشنایی با فرهنگ و ادبیات ایران»، نقد و بررسی سرگذشت‌های حافظ و سعدی، برنامه‌ای از تلویزیون آموزشی در دهه چهل [احتمالاً]، آرشیو شخصی.

صحبت‌های دکتر جلال‌الدین همایی درباره عطار و حافظ، آرشیو شخصی.